خاطرات صبحي

بامقدمات و توضيحات مهناز رئوفي

زماني كه هنوز بهائي سرسختي بودم يك روز هنگام باز گشت از مدرسه و طبق عاد
بود جستجو كردم به طور اتفاقي كتابي توجهم رابه خود جلب كرد با اشتياق تمام
كنجكاويم باعث شد قبل ازرسيدن به خانه صفحات اول كتاب را مروركنم راستش
بود دوست داشتم بدانم كساني كه ازبهائيت خارج ميشوند چه دلايلي دارند و البته
عاقبت چگونه بهخاك سياه نشسته اند . چون تشكيلات حاكم بر بهائيت به وابستگا
الهي بر او نازلو به بدترين وجه مجازات ميشود . و از شدت غروري كه موروث بهائ
بطالت بهائيت را ثابت كندوجود ندارد.با اين حال مشتاق بودم ببينم آن كتاب چه
تشكيلاتي و شلوغ بود . با هيجان به كساني كهآنجا بودند گفتم كتابي خريدم كه خ
جلسات بود برآشفت و گفت : خريدن اين كتابها حرام است چرا اينكتاب را خريدي
باشد چاپ و نشر آنها بيشتر خواهد شد . ما بايد از چاپ اين گونه كتابها كههمة آنها
اماحالا كه خريده ام آن را مطالعه ميكنم تا ببينم چه دروغها ئي نسبت به آئين ما ن
نداريم ؟ گفت ماگر بخواهيم تحري حقيقت كنيم بايد برويم دربارة سايرآئينهاي مو
اين شخص قبلاً بهائي بودهبعد مسلمان شده ميخواهم بدانم چرا مسلمان شده اس
خيانت كرد گفتم شما كه فرموديد خواندن اينكتابها حرام است اما معلوم شد خود
بدانيم دربارة ما چه ميگويند ؟ تا جوابشان را بدهيمبا خود گفتم اگر حرام باشد اوا
حرام نيست اما بعد براي قانع كردن خودم گفتم اعضاي محفل اجازهدارند مطالبي
بدل ميشود بشنود شايد اين مسئله هم همان حكم را دارد گرچه آن فرد عضو محفا
اندازة پوليكه داده بودم مطلبي عايدم نشد . اما در حسرت خواندن آن كتاب ماندم
الله مهتدي صبحي بود .زماني كه متحول شده بودم و به خودم اجازه ميدادم كه
باشم براي بار دوم بااين كتابمواجه شدم واينبار ديگر سادگي نكردم وقبل از با خبر
شيرين وجذاب ودلنشين را نداشتم وفكرميكردم فردي كه خصومتي شخصي با بها
اما با مندرجاتي روبرو شدم كه مرا منقلب وحيران كردآنچنان تحت تاثير واقع شد
مياندیشيدم كه توانسته روح وروان ما را اين چنين قبضه كند وما را آنچنان كهبهاء
وكنارجسته و گريخته شنيده بودم كه فردي كه دست راست عبدالبها، بوده برگشته
هيچ اشتياقي به شناختنوي نداشتم بعد از خواندن كتاب صبحي متوجه شدم كه آ
مهتدي ،بزركواري با وجداني بيدار و عاشق پروردگار ،سالها قبل از پيروزي انقلاب ا
جناحي او را تطميع كرده ونه هيچ انگيزه دنيوي اورا به اين سو سوق دادهتنها سو

مرابشناسند واز آزار و اذيت بهائيان در امانم بدارند)) او نه تنها وابستةاين دنيانبو
كتابش مطالبيرا به خاطر حفظ آبروي ديگران به اتمام نرسانده . او در نهايت ادب و
اجتناب ناپذير براي مكتبپوشالي بهائيت نداشته بلكه هر آنچه خدمت بي شائبه به

وحالببينيم صبحي كيست ؟

فضل الله صبحيمهتدي يكي از بانفوذترين مبلغان بهائي بود كه در طي سالهاي متما
واز شخص عبدالبهاء تشويقنامهها والواح زيادي دريافت نموده .

او كسي بود كهدر جوار عبدالبهاء به كتابت آنچه عبدالبهاء امر ميكرد مشغول بود و
بهائيان او را كاتب وحيميناميدند ودر نزد عموم بهائيان بي اندازه ارج وقرب داشت

او تمام مطالب محرمانه ايرا كه عبدالبهاء براي اشخاص ميخواسته بنويسداز زبان
شخصي عبدالبهاء آگاه شده وبه ضعفهايآشكاروپنهان اووساير اعضاءخانواده وي با
او شد اطلاع كامل يافت شوقي افندي نوه دختريعبدالبهاء كه(استغفرالله)بهائيان
ميپندارند واورا معصوم ومصون از خطا ميدانند ،اوكسي است كهصبحي در باره ا
شده است .

براي صبحي از طرف عبدالبهاء الواحي صادر شده كه بد نيست قبل از مطالعه كتاب

صبحي در صفحه 224 كتابشكه بعد از اين مقدمه مفصلاً و مشروحاً كل مطالب آن
بر راستي و درستي در كار و رعايت ميل وخاطر او ((عبد البهاء)) افزودم و امور
كرد .

از آنجمله در لوحي خطابه ابوي اين بنده كرده ميگويد ((اي بنده بهاء سليل جليل

عاكف كوي دوست گشت ومستفيظ از خوي او گرديد در اينم انجمن حاظر گشت و
به آهنگ شور و شهناز به راز و نياز آورد.

شكر كن خدا را كه چنينپسر روح پروري به تو داد و هم در لوح ديگر گويد ((جناب
نيز در جاي ديگر گويد ((جناب صبحي درحظور است و شب روز مشغول ، شكر كر
صبا صبوحي زند و به خدمت پردازد و در حق آن خاندان عون و عنايتطلبد .

و امثال اين الواح در مدحصبحي از طرف عبد البهاء زياد صادر شده است سوال اي
و الهامات غيبيه ميشمارد آيا از خودنميپرسند عبد البهاء چگونه كسي را كه بعد از
ماندني خويش هدايت خواهد نمود و ممكناست براي اداي مطلب و اثبات حقيقت
مدعيان را بر باد دهد ؟!!!

آنچنان كه او را موردمحبت قرار داده و به عنوان كاتب سايه به سايه ميپذيرد . باي
و انسانشناسي هم ضعيف بودهكه نميتوانسته او را با بسياري از مسائل محرمانه د
آورده كاملاً بدون غرض شخصي و بسيار خواندني وجذاب است . بعد از مطالعة اي
اين فرقه بوده به گونه اي از بهائيت بر ميگردد و به اسلام ميگرودكه با استدلالات
خواننده با بصيرت و غير متعصبي را مقر و معترف به حقيقت كلام ميكند وچه زي

تعصبتحقيق كنيد چرا كساني را كه تحري حقيقت ميكنند و بدون تعصب به حقيقت
محروم ميكنند .

اگر اين فرقه ادعا ميكندكه دين آزاد است بگزارد كه افرادش بدون ترس و اجبار به
مطالعه كنيد تا و را و از حقيقس كه برايتانمكشوف ميشود بهائيت را بشناسيد و اگ

مقدمه

فضل الله صبحي مهتدي فرزند محمد حسين مهتدي از بهائيان معروف ((كاشان))
. او شرح زندگي خودرا در ((كتاب صبحي)) همين كتاب و پيام پدر به تفضيل نو
بخارا ، سمرقند ، تاشكند ومرو گذراندهو سپس به ايران آمده و در ايران هم تقريبا
بشمار رفته است .

صبحي پس از خاتمه جنگجهاني اول ، براي زيارت ((عبد البها)) از راه باد كوبه و
البها گرديد . وي پس ازسالها ،بنا بعللي كه در اين كتاب و ((پيام پدر)) شرح داده ،
عسرت مادي فراواني بسر برد تا آنكهسر انجام بعنوان -آموزگار استخدام شد ...و ب
ها))قصه هاي شيريني ميگفت كه مورد توجههمگان بود.

صبحي در جمع آوري قصه هاو آداب و رسوم ايراني زحماتي كشيد و به همين جهت
صبحي خط بسيار خوش و زيبائي داشت . او نخست بهائي قرصي بود ولي بعدها
مسلكي شد و در خدمت بهافراد بينوا مشهور بود .

از صبحي آثار وتاليفاتزيادي باقي مانده كه از آن جمله است :

كتابصبحي(1312-1342)، افسانه ها (در دو جلد 24و25)، داستانهاي ملل (27)،
داستانهاي ديوان بلخ(31) افسانه هاي باستاني ايران و مجار (32) ،افسسانه هاي

بعضي ازتا ليفات او چندبار چاپ شده است و بعضي هم به زبانهاي خارجي از جمل
تهران درگذشت و تشييع جنازة مفصلي از او بهعمل آمد :

(از سنا تاريخ پرسيدمنوشت   در صباحي عمرصبحي شد به شام)

xxx

من در كتاب پر ارج (پيامپدر) كه بارها در 268صفحه از طرف موسسه مطبوعاتي
كه صبحي مطلبي را به آن حواله داده بود وليابن كتاب چون قبل از تاريخ تولد ما

صبحي در (پيام پدر)مينويسد: ((بيست سال پيش من دفتري بنام كتاب صبحي نو
زنهار نيستم .هر جا پامينهادم و آنهادر مي يافتند ،ميرفتند وبد گويي ميكردند ودر
ونگهبانيم كنند در سال 1312 كارمند فرهنگ شدم ،چونبهاييان اين سرگرمي مرا د
رسيد))

صبحي در پيام پدر مينويسد :من اين كتاب را براي ان نوشتم :تا آنهايي كه از نيرنگ
ناجوانمردپيدا شده كه براي برهم زدن آسايش مردمان وفريب ساده دلان ،آييني س

نسخه هاي كتاب صبحي كهبسال 1312شمسي در مطبعة دانش چاپ شده بود ، در
آمد كه اگر نسخه اي از آن بدست آيد ، براياگاهي نسل جوان از دسيسه هاي شيادا

... تا آنكه در رجب ماه1380هـ اين كتاب بوسيله يكي از دوستان ارجمند و محترم
كه يافتن و نشر آن كتاب بود برداشتم ! ..واكنون بياري خداو بهمت ناشر محترم اي

×××

ما در اين كتاب هيچ گونهدخل و تصرفي نكر ده ايم ، و بااين كه با بعضي از جملا
قاعده لازم الا طاعه !

عدم تغيير مطالب مولف يانويسنده اي ، كوچكترين حك و اصلاحي در آن بعمل نيا
كتاب را هم از روي عكسهاي چاپ اول كليشهكرديم .

كتاب صبحي... پيام پدر

اين دو كتاب با اينكهبصورت ظاهر خاطرات زندگي آقاي صبحي است ، ولي در واق
سياسي است .

اين دو كتاب براي شناختماهيت و حقيقت شكل جديد ارتجاع و خرافات ، و مظهر
را براي نخستين بار افشاء ميسازد .ارزش اين دو كتاب از اين جهت بيشتر است كه
ندارد ، بلكه از راه دلسوزي و براي ارشاد جوانان و نجاتگمراهان و براي تحري حقيق

آ نچه كه بر اهمييت و ارج((كتاب صبحي)) و ((پيام پدر)) ميافزايد آنست كه ن
خودش : ((كاتب وحي و واسطة فيض بين حق وخلق !)) بوده و در راه پيشبرد ه
است .اين دو كتاب فساد عظيم و همه جانبة دستگاه رهبريبهائيگري ، انحراف اخلا
ميتوانيد بوضع اخلاقي و معنوي، اغنام الله و احباب ! نيز پي ببريد .در اين دو كتا
وازدواج با زنان بيوه ندارد ! مبلغين بهائييت وجدان و شرافت انساني خودرا به پس
پستي رسيدهاند كه همسر روسپي ها ي روسي ميشوند و براي كلاهبرداري و دزدي
ضعيف و بيچاره را بالا ميكشند ودر تهران براي خوردن مال مردم ، نقشه هاي ديگر

اين دو كتاب نشان ميدهندكه چگونه عبد البها نشان افتخار از بريتانياي كبير !!! در
گردد و عبدالبهاء در حق دولت فخيمه! انگلستان ، كه در آنروزها بيشتر منشاء عدال
ميفرمايد و در اين لوح مي نويسد :

((در الواح ، ذكر عدالت وحتي سياست دولت فخيمه انگليس مكرر مذكور ، ولي حا
آسايش رسيدند ...)) .

عبدالبهاء دردعاي براي ژرژ پنجم پادشاه امپراطوري استعماري انگليس چنين مي گ

((خداوندا !براستي سراپردة داد و عدل بر خاور و باختر اين زمين پاك ميخكوب ش
نيروي خود را در آسايشزير دستان و تناسائي مردمان بكار مي برد . ((خدايا كمك و
. و پايدار كن سايه گستردة او رابر اين كشور بزرگ بياري و نگهباني و پشتيباني خو

آري ! اين دعا وآن لوح.در باره عدالت ! بريتانيا و لزوم دوام حكومت استعماري انگ
آفريقا و آسيا ، زير سلطة ضدانساني امپرياليزم انگليس در بدترين شرايط به سر م

پيروان عبد البها بايدشرم كنند كه چگونه پيامبر صلح و دوستي ! آنان ، حامي همة
ميشود و چگونه فتخار ميكند كه ازدولت عليه ! انگليس، نشان و مدال ميگيرد ؟دك
نيست ،وي مينويسد :...جانشينان وي در حالي كه خودرا مظهر الوهييت ميدانند از
كه انجام داده وميدهند،اين آقايان بزرگوار تحت حمايتانگليسيها، در نزديكي خاك ا

نمونه ها

قبل از آنكه شما همه كتاب را بخوانيد،ما نمونه هايي چند ازمطالب اين كتاب وكتاب
بهاييان ،براي شما مياوريم ،تا با مطالعه آنها وضع اخلاقي ومعنوي افرادوابسته به ا
بودودوازده سال تمام در اين راه به سفرهاي تبليغي رفته است وبا اغلب مبلغين بها
،در باره اينمبلغين عالي شان بهاييگري ،كه به اصطلاح پيام آور شرافت !و انسانيت
ماهييت بهائيگري ،بر همه لازمو ضروري است واينك مانمونه هايي چند براي شما ن
خوب رگ خواب آنان را به دست آورده بودحظ خود را ازهر جهت بر ميگرفت وروز
همدان بسر ميبرد ، بخصوص در ايام زمستان يعني بهار مستان وعيدمي پرستان به
يافتهبود كه گاهي اگر حركتي ميكرد طوري ميكرد كه لحاف هم تكان نميخورد !))
بهتر از جوانان تبريزينداشت : ((قواي بدني اش كامل بود وشهواتش غالب ،چندانك
ميخواند وبه قول خود،مشتري مال بي صاحببود...)) ميرزا محمد علي افندي غص
ديگر از مبلغين به نام بهاييت ،سيد اسداله قمي بود :سيداسداله قمي پير مردي ب
استخدام ميكرد واز اين جهت زبان طاعنان در باره اش دراز بود ،روزگاريبه تبريز ر
صبحيمعتقد است كه((جز عبدالبها وحضرت خانم،ديگرا ن مردماني با شيدوكيد ،د
همين جناب عبدالبها كهبه اصطلاح جز مردمان بي دين حقه باز وخراب نيست !سه
و...تعريف ميكردوتازه علماي اسلام راهم زنديقميناميدخودصبحي مينويسدعبدالبه
سه زن ،دختري زيبا بنام جماليه بود كه كنيز پيشگاه وآماده درگاهبود .. و((از بسيا
فرستادند تا هر كدام را كه مي پسندند !نزد خود بخوانند واز آنها بودعزيه دخترآقا
.كساني كه دختري را به عكا مي رسانند ،برخي از آنها در ميان راه با آنهاهمدم وهم
برادرانش چنين ميگويد : ((ميرزا محمد علي را ديدم با دختري كه چندان زيبا نبود
.)) !!

سيد اسدالاه قمي كه ذكر او گذشت ،خود مي گويد ((در تبريز زنهاشيفته من مي ش
بود))

يكي ديگر از مبلغين بهايي ،در مرحله اي از پستي و خباثت بودكه : ((با دختر خود
داشتي نرسيده وبه فرمان خرد ،باغبان ميتواند از ميوه درختيكه با دستخودكاشته

در ميان اصحاب عبدالبها دو نفر هندي بودند كه يكي از آنهاخسرو نام داشت ((خس

در ميان مهمانان ايراني دوشيزه اي زيبا ويا زن شوهر دار با مزه اي ميديد ،باآنها ور
بادختران لاس ميزد ،او در يك شب مهماني كه ميرزا رضا خان افشار هم بود با دخ
داشته باشد خود رابه فاطمه ميمالد وچشمش كلاپيسه !...ميشود من دل تنگ شدم
نيست ،هنگام شب كه تنها با عبدالبهااز مسافر خانه آمريكاييها به خانه باز ميگشتيم
وهيچ نگفت))ولي بعدها به من گفت :

ميخواهم اين را همه بدانند كه اگر كسي از كمترين چاكران مابدگويي كند به ما بر
شوهر داري خيانت ميكند: ((يكي از مبلغان اين طايفه آشچي نام ،بهيكي ديگر از خ
زنبيچاره را فريب داد و گفت :فرموده اند رفع القلم در اين روز به پاي كسي چيزي
بودند تا روزي كه شوهر ناگهان به خانه آمد و آن دو را در يك بستر ديد ،هياهو و د
خود كشي كرد و پرونده آنها در محفل روحاني است از اين گونه كارها بسيار شد ك
هيچ كس از اينبد كاران رانده نشدند ... اكنون بد نيست كه اجمالي هم از وضع اخا
حقه بازي رهبرمذهبي شد ، مطلع شويم ... صبحي در بارة او مطالبي مينويسد كه
توجه بفرمائيد كه ما اينرااز يك كتاب چاپ شده نقل مي كنيم :
((.. ميرزا هادي با تهي دستي از هر مايه اي ، ضيائيه خانم دختر عبدالبهاء را گرفتو
نخستمن با شوقي آشنا شدم و او داراي سرشت ويژه اي بود كه نميتوانم درست بر
مردانبيرومند آميزش كند !!! شبي با او و دكتر ضياء بغدادي فرزند يكي از بهائيانا
وشوخيهائي كه جوانان يكه ميكنند ، ميكرديم در ميان گفتگو ، من براي كاري از اتا
گفتم : دكتر !اين چه كاري است كه ميكني ؟شوقي رو به من كرد وگفت ((اگر تو ه
بايد كمبودي دا شته باشد.
هر چند از ياد آوري اين سرگذشت شرمنده ام و ميدانم كه نبايد جز به ناچاري اينس
بدانيد همانند هاي اينگونه مردمان كم و كاستي دارند ، چنانكهنميشود اينها را نه در

اي كاش در جواني شوقي به پزشك دانايي بر ميخورد و ايارش يكپهلوي ميشد . اي
رنج مادر را در پرورش و نگهباني خويش بياد ميآورد و نه دوستان جانفشان را سپ
هوشياري به دور است ، همه از آنجا سر چشمه ميگيرد من با شوقي دوست بودم ،
رفت. بهقول صبحي و اكنون: ((اين بيچاره ها با اين اخلاق و رفتار ميخواهند سر
بگسترانند ! بيچاره تر از اينها، آنها كه خبر از سيرت و خوي درون اين جماعت ندار

خوانندة عزيز ما شمه اي از مطالب كتاب صبحي و پيام پدر رابراي آگاهي شما در ا
را دربارة دزديها ، خيانتها ، فساداخلاقها ، ميگساريها ، وكثافتكاريهاي ديگر سران ح
چگونه مدعيان اصلاح و ارشاد ، خود سر تا پادر لجن زار فساد و انحراف و فحشا .
كه نخست اين كتاب را به دقت بخوانيد وسپس به هر نحوي كه شده پيام پدر را ن

ما اطمينان داريم كه از اين توصية ما متشكر و راضي خواهيد بود.

×××

اشاره به اين نكته ضروري است كه چاپ اول تا چهارم اين كتاب بهقطع رقعي بود
ميگردد .آنرا بخوانيد وبدوستان خود مطالعه اش را سفارش كنيد!

ضمناً ياد آوري اين نكته ضروري است كه ما در مطالب اين كتابكوچكترين دخل وت
مورد پسند نيست ،تغيير نداده ايم تا كتاب همانطور كه بودمنتشر گردد .

عكسها ودست خطهائي را هم كه در متن كتاب آمده ،يك جا در آخركتاب مي آوريم
مراجعه كنند

موفقيت خوانندگان وشادي روح صبحي را از خداي بزرگ خواستارم .

بسم الله خير الاسماء

مقدمه

پس ازستايش خداوند آفرينش ودرود بر روان پاك رسول محمد ،وسلامبر ائمه گراه

در سال 1305شمسي كه از آذربايجان بطهران برگشتم بواسطهانقلابات وتغييراتيك
من سر ميزد كه با ذوق عوام اهل بها سازش نمي نمودند كساني را كه ازاين طايفه
سروخفا وسپس علني وآشكارا به دست آويز تكفير وتفسيق به تخديش قلوب سادد
بلا وجه مصروف گفتگوهاييبيهوده ومداخله در حيثيات شخصي وتجسس از احوال
قيل وقال ادامه داشت تا آنكه نوروز 1307در رسيداين هنگام شخصي از طرف مح
قبيل اوراق وسائر مسائل سري بهائي نهاني در محلي مرتب نموده اند،بعنوان متحد
نبودآنچه از اكاذيب وافترا كه توانست نوشت وبي آنكه رعايت جانب ادب كرده باش
بنده در عالم بهائيتگذسژشته از شهرت ومعروفيت مقامي بزرگ داشتم منشي آثار و
وحي وواسطه فيض فيمابين حق وخلقبودم بيشتر از بهائيان به آساني قبول مندر-
آنگاه در قضايا قضاوتي كنند اما من بعدد از تعملبسيار بسيار وملاحظه پشت وروي
هياهو ننهم وزمام زبان وقلمرا از دست ندهم از معارضه به مثلچشم بپوشم ودر ع
راپيشه خود سازم شايد از اين هو وجنجال رهائي يافته ((نسياً منسياً))شوم پس ر
است ومدعيان ما هم راضيخواهندبود كه نه انها كاري به كار ما داشته باشند ونه ،

اما افسوس كه اين افتادگي را حمل بر آزادگي نكردند واينخاموشي را براي فراموش

از اين رو قدم جرئت فراتر نهاده هر روز مزاحم حال كار اينبنده مي شدند وهر لحظ
وعداوت تحريك وخواص دوستان ومنسوبانم رابر قطع روابط محبت ونسبت وادار
وآن دادند كهلازم ديدم بعد از پنج سال ،به دوره سكون وسكوت خود خاتمه داده د
اين بنده است ،به عرض دوستانبرسانم وبنگهداشت حقوق خود ودفاع از آن كه نها
پرداختم واز خداوند متعال در كمال عجزوابتهال مسئلت مينمايم كه مرا مؤيد بدار
نگهداري كند كه آنچه گوئيم ونويسيم مطابق واقع ومقرون بحقيقتباشد ،تا علت غا
حاصل آيد .

ومنظور ديگر اين بود كه خوانندگان محترم غير از اطلاع بر اصولمسائل اعتقاديهاي
كه اين بنده را هيچگونه بغض وعداوتي با اهل بها نيست وبه هيچوجه مساعدتي ب
وهمين كتاب جوابيتواند بود بر رسائل ومكاتيب عديده كه تا كنون از خارج وداخل

کرده وچون معتقدم که در سخن حق وصدقاثري است که در غيرآن نيست يقين دا
سنجش کلام راست همانا اندازه تاثير آنست.

گفت پيغمبر نشاني دادهايم　　　سنگ صافي را محك بنهاده ايم

دل نيارامد زگفتاردروغ　　　آب وروغن هيچ نفزايد فروغ

در کلام راست آرام دلاست　　　راستيهادانه دام دل است

آغاز مطلب

نخست بعرض دوستان محترم ميرسانم که اين بنده در مهد بهائيتتولد وپرورش يا
بابهاءالله دارند واگر چه افراد اين خانواده اكثر بهائي صميمي بودند ولي در اينجم
کودكيهمچنان تا اوان جواني بالفطره دلبستگي شديدي به اين امرداشتم واز همين
نيكو آموختم تاآنجاکه گليم تبليغ را از آب بيرون ميکشيدم وگاهي ابوي با کسي ص
ميامدم و بيشتر در مدرسه باهمدرسهاي خود الفت جسته آنان را در دعوت بدين به
خوردم .

در خارج از مدرسه مقدمات برهان و استدلال را در خدمت جنابفاضل شيرازي که ه
در نزد نعيم سدهي اصفهاني و سمندر قزويني و ديگران باتفاق جمعي از جوانانتار
عبدالبهاءرا مباحثه ميکردم و چون اين مكتسبات بدان فطريات پيوسته شد حالت
زبانم بگفت کلمات وجديهگشوده شده رطب و يا بس الفاظي فارغ از معني که فقط
مثنويئي ساختم قريب بسيصد بيت که مطلعشاين بود :

ساز کن اي عشق آه و ناله را باز گو هجران چندين ساله را　　　از جدائيها ميان ما و

و بالجمله با اين نشاط و انبساط و كيف و حال بحد رشد و کمالرسيدم و در معارف
عباد شدم و باتفاق يكي از دوستان زردشتي نخستين بار بقزوين رهسپارگشتم .

قزوين آن روزها چندين عائله بهائي داشت که همه از خاندانسمندر محسوب ميگش
بصد نفر ميشدند که جز يكي دو نفر از تجار و مرحوم ميرزا موسي خانحكيمباشي

ايامي چند در منزل حكيمباشي که خانه اش محطر حال و مضيف نساءو رجال و ن
مهماين طايفه (ميرزا مهدي اخوان الصفا) وارد آن شهر شد و بعداً بصلاحديد (احبا

بنده تا آن وقت حشر دائمي با روحانيون اين طائفه نداشتم و درپيش خود آنان را
فرشته که طينت وجودش باب عقل سرشته شده و ذره عجب و هوي در وجودش
درك خدمت آنانرا توفيق وسعادتي عظيم ميشمردم . باري بنده و آقا ميرزا مهدي گا

سرمايه تبليغ

خوانندگان گرامي ما بايد بدانند که هر چند در امر بهائي دعوتاز شئون خاصه اشخا
کسبقدر استعداد خود بر حقيقت اين دين استدلالي کند ولي بعضي از نفوس خصو
مبلغ ، دعوت شده رامبتدي قبول را تصديق ، مبتدي بهايي شده را مصدق و نفس ح

تبليغ دائر كرده كه در آن جوانان راطريق محاوره و مخالطة مردمان بيان دليل و بر روي مبناي منطق و مقدمات و مبادي علمي نيستباين معني كه بي هيچ گونه زحمت از افواه فرا گيرد و چون منحصر در مسائلي چند است آموختنش دشوارنيست و ج ازادعا كتاب نفوذ بقاي دين و بالاتر از همه كلام رباني و وحي سماويست بدينمعني بدو بگروند و چنديآن ساخته و پرداخته ها دوام كند در صورتيكه صاحب ادعا كلما گذار بر انگيخته از طرف خدا و دينساخته دست افكار بشر نيست .

بيان اصول اين معاني با شاخ و برگ در صورتي كه مبلغ احاطهبالفاظ داشته باشد مبلغين پيدا ميشود يكي مسئله خاتميت است كه بايد بزور و زحمت توجيهاتي كرد اهل اديان بيشترمعجزات حسيه و آيات اقتراحيه را ما به الامتياز حق از باطل ميد نحوخوشي از اين خواهش بي جامنصرفش گرداند يا بگويد اين گونه امور از محالا نميگيرد يا بيان كند كه معجزات حسيه را گذشته ازآنكه فقط پيروان و معتقدان ش بود و يا اظهار دارد كه ارتباط و ملازمتي فيمابين ادعاي رسالت وقدرت رسول بر ا طلب معجزه سماجت نمود و بر لجاجت افزود ، بناچار بايد نقش ديگري بر كار زد و مظاهر حق راهمين معجزه ميدانيم و از همين راه به اين امر گرويده ايم و آيات ع را باور ندارند و ما رادروغ زن و ياوه گو پندارند و الا اگر شما معجزات انبيا قبل را روئيت كرده ايم شنيدن كي بودمانند ديدن .

حكايت !!!

وقتي بخاطر دارم كه مرحوم ميرزامهدي اخوان الصفا در تبريز بهمبتدئي گلاويز ش بردگفتگوي معجزات بود و سخن از كرامات و خوارق عادات ميرفت و ميزا مهدي د نميگشت و ميگفت ني اين ادله وبراهين مفيد قطع و يقين نيست انبيامظاهر قدرت انبيا ء و اولياء حتي از قبور و مشاهد آنانكرامتها و خارق عادتها ديده . ميرزا مهدي حق و صواب است و ما را نيز عقيدت جز اين نيست ولكن منخواستم كه زحمت تو خرج سفر كن و به عكا برو و هر چه ميخواهي بخواه و ببين آن مرد گفت توكه رفت حجيبتندارد ولي اگر ذره اي انصاف با خود داشته باشي يكي از مشاهدات خود را ميداني خواه از سخنم پندگير و خواه ملال ، يكي از علما در ايام بها الله بهائي شد كفتار شد و در همان حال بود تامردم و عموم بهائيان ايران اين قضيه را ميدانند و چه شد ميگويد كفتار شد !!!

و عجيبتر آنكه پسري دارد مصدق اين امر و خود ميگويد كه پدر منچون از امر بهائ

ديگر معجزه از اين بالاتر چه ؟ اينقصه را ميرزا مهدي با حالت مخصوص و لحن ج جواب موافق شنيد كه مبتدي را حال دگرگون شد واز گوشةچشم قطرة اشكي بيرو

اماشرح قضيه

آقا جمال نامي بروجردي در لباس اهل علم درايام بهاالله به اينامر گرويدوبواسطة ورفته رفته در دلها چنان جايگزين شد وشان ورتبةبهم رسانيدكه بهائيان در حقشك

عنوا ن تبريكاز يكديگرمي ربودند وبالاخره از طرف بهاءبلقب اسم الله كه مهمترين
بزرگان وايادي اين امررا بهزير خود گرفته بر تر ازهمه گرديد وهمچنان مي بود تادر
روي داد ازآنجمع كناره كرده اعراضنمودوازاين جهت عبدالبهاءاورا پيركفتارلقبداد و
آقا جمال را سه پسر بود بزرگتر از همه حاجيآقا منير كه در اصفهان ميزيست واز پ
دومش حب الله نام داشت كه بهائيان اورا بغض الله ميگفتندواو جواني بودبفضائل
انحرافنميجست تا آنگاه كه درحيات پدر بدرودزندگاني گفت .پسرسوم را آقا جمال
كرده از او جداشد.

واجمال آن تفصيل بقرار ذيل است :اوقاتي آقا جمال از خوددر قزوين درخانه ي س

چون مدتي از توقف آقايان در قزوين گذشت اهل اندرن ربابه رابادار ديده رب البي
مجلس مشاوره سري ترتيب داده چنين صلاح ديدند كه اين بار به در خانه آقاجمال
بهتنهايي سر او برود بالاخره بعد الاخذ و الرد مولود كذائي را به تهران نزد آقا جمال
آقا جمال بلند شد به انتهاز فرصت برخورده پدر را گفت ازروز نخست راست گفتي
نسبت و علاقه اي نيست اين بگفت و يكسر از آنجا به خانه دايي خود كهمردي سم
برامر بها و سب و لعن بر پدر نه تنها در آنجا جاي كرد بلكه جاي همه را گرفت يعني
فوت دايي بهعنوان اينكه پسر متوفي مشاعرش غير مستقيم و جائز نيست ادارة ت
وقتي كه آن اموال در معرض تلف آمددوباره دكان صحافي باز كرد و به اصل كار خ

اين بود شرح معجزه اي كه ميرزا مهديمرحوم نقل كرد . بالجمله از موضوع اصلي
باب چنان كه گويند ، گوئيم در سال 1260هـ ق- جواني از سادات هاشمي از اهل ش
ظائر تكيه به حجرالاسود و فرياد بر آورد : ايها الناس اناالقائم الذي كنتم بظهوره م

بعد از اين ادعا عموم مردم از هر طبقه و طايفه بضديت وعداوتشقيام كردند وبانو
اين احوال استقامت وزيد و اظهار ندامت ننمود و بقوه تاثير كلمه امرش چنان درق
محبتشجان دادند و خلقي كثير بدام ولايش اسير گشتند و چنانكه بر حضرت پيغم
بزگوار ابن العرب بود درظرف 23 سال 30 جزء كلام الله نازل شد برين عاليمقدار ک
ره از كجاست تا كجا ...

معتقدات واقوال بابيه

با بيان در روزنخست باب را موعد اسلام و قائم منتظر ميدانستندولي بعدا از روي
مقصود كلي از قيام و دعوت و ارسال رسائل و بيان پاره مسائل جز انقلاب درعالم
مشروطيتبزرگان اين طائفه چون مامول خويش را در آنجا يافتند با مسلمانان همرا
فداكاري كردند ، امابا بيان بهائي ميگويند كه در هر پانصد هزار سال يك ظهور كلي
منتظر مسلمين و ظهور مستقل بود وبها علي الظاهر از پيروان او ولي در حقيقت و
قدم بعرصة وجود و ظهور گذارند تابع و مستمند از اينظهور اعظمند در اين صورت

اگر جميع فضايل اخلاق و مكارم صفات و علوم اولين و معارفآخرين و قوة ابداع و
بهيچوجه بحال او مفيد نيست و بالعكس اگر كسبي از انواع سعادت بي نصيب و ا
در روزجزا از زمرة احرار بشمار رود و در جرگة اختيار در آيد .

وهم اهل بهاء خود را جوهروثمره عالم وجود و ساترين را هياكلمعطله و اشخاص د
وخويشتن را احباب و غير از خود را اغيار مي دانند .

و علي زعمهم هر كس كه در ين طريقه سالك نباشد كور باطني ومرده روحانيست ا
فخر عالم باشد ولي مومن ببهائيت نباشد ، ننگ امم است . علماي دين درين طريقه
ملقب و نهتنها علماي متشرعين بجرم ادبار از اين دين مورد توهين واقع شده اند بل
حاجي ملا هادي سبزواري ميگويد : (حكيم سبزواري گفته اذن و اعيه يافت نشود ،
چرا چون نداي الهي از شجره انساني بلند شدمحتجب ماندي .

باري در قول فخر عالمند و در فعل ننك امم و اين بيان اشارهبشعر حكيم مذكور اس
شجري نيست كه نيست) و مقصود بهاء اينست كه درينصورتkشنود چرا بالوهيت

و هم اهل بهاء را اعتقاد چنين است كه بزرگان بشر وعلماء و صاحبان عقل و ادراك
حجاب علم مانع از اظهار است و برخي را خباثت فطري و عداوت با حق علت برانّ
زمينجنت الهي شده عالم طبيعت دارالسلام خواهد شد .

و نيز اهل بهاء معتقدند كه مظهر حق مصداق يفعل مايشاء و يحكمايريد است يعن
فطرت و ادب و بديهيات باشد مختار است و كسي را حق چون و چرا نيست حتي
(ليس لا حد ان يقول لماو بم) و هم از معتقدات ضروريه اين فئه لزوم اجتناب و ت
معاشرت و آميزش حتي تكلم و تواجه بابابيان ازلي ندارند و خود بهائيان نيز هر د

فرق مختلفه بابيه

در اينجا لازم است اشاره اجمالي بفرق مختلفه اين مذهب بشود تادر طي بيانات آي

البته مي دانيد كه موسس اين مذهب باب بود و چون ميرزا يحييازل را وصي خود
آنگاه كه بهاء الله برادر ازل دعوي من يظهري كرد و مقصود باب از منيظهره الله در
دعوينيابت خصه او را مي كرده و بعداً كه وضع احكام و قوانين نمود من ينظهر را
باستدلال اهل بهاء (هروقت كه مشيه الله اقتضا كند) ظاهر خواهد شد خلاصه پس
تا آنجا كه اختلاف شديد در ميانهپديد شده با بيان را بدو دسته مهم ازلي و بهائي

جز اين دو صداي بلند يك آهنگ حقيقي نيز در يزد بلند شد و آننغمه جعفر كلشيئي

سيد باب در بيان و كلمات ديگر خود كلمه كلشيئي را بسياراستعمال كرد و اين كثرد
مظهري است كه قبل از من يظهر بايد ظهور كند و آن منم ! معدودي از بابيانيزدوكر
بهائينيز بدو فرقه منقسم ميشوند يكدسته آنانيكه پس از مرگ بهاءالله به عبدالبهاء
اكبر محمد عليافندي را كرده خويش را موحدين ناميدند. ثابتين به پيروان غصن اك
او (عبدالبها)نگرويدندوموحدين تبعه عبدالبها را مشركين ميخوانند بدين جهت كه

وعلي اي حال امروز فرقه حيه اين فرق همان بابيان بهائي ثابتميباشند كه تمام بسا
بمحبت ومعاشرت با جميع اديان ومذاهبند مگر با ازليان وناقضانومخالفان خود .گذ
جماعت كثير از بهائيان آمريكا به تبعيت ميرزا احمد سهراب ويكي از خانمهايبهائي

دادند.نماينده اين مجمع سهراب فعلا با كمال جديت در اطراف اروپا وآمريكا مشغو

معارف بابيه

چنانكه ميدانيم مذهب بابيه با پيوندهائي كه بدان خورده يابخورد اصلا شاخه اي
رسائل مشايخ شيخيه وفهم اصول مسائل اين فئه جزءمعارف بابيه شمرده ميشود
ندانسته برطبق اخبار آل محمد (ص)عمل مي كنند واصول دين را نيز منحصر در چ
شخص كامل وركن رابع راوسيله معرفت اركان سائره دانسته توجه به او را توجه ب
اودر ميان مردم ظاهر ومشهور باشد اين بودكه پس از شيخ احمد احسائي (مؤسس
در بين اصحاب او پديد شد جماعتي پيروي ميرزا محمد شفيع تبريزي راكرده اورا
درسال1330 در راه آزادي در تبريز در روز عاشورا بدست روسها مقتول شد ودستة
وگروهي نيز گوش به داعيه سيد بابداده پيرامون او جمع شدند وفرق بابيه از آنها
محمد كريم خان كرماني نهادند واو يكي از افاضل عصرخود در فنون مختلفه وصا
جناب حاجي زين العابين خان (سركارآقا)به جاي پدر بتربيت اين قوم مشغولوچنا
بغير از شيخوسيد با ديگران كاري ندارند خصوصا كه فاضل كرماني را سد شديدي
خود از عبدالبها شنيدم كه شبياز نفوذ روحاني حاجي محمد كريم خان سخن ميگف
به واسطه او اقبال ((بامر مبارك))مينمودند !

بالجمله از شيخ وسيد كتب ورسائل بسيار در دست است كه مهمتر ازهمه ((شرح ا
كهشيخ با اختلاف مذاق ومشربي كه با صدر المتالهين داشته بر وفق ذوق خود مش
طايفه است كه شيخ در اين كتابتصرف در معقولات نموده وبه اسم معارف الهيه د
اشياءوصدور افعال از انسان وثبوت اختيار يك سلسله بياناتيدارد كه گاهي معارض

وازسيد چهار رساله عربي وكتابي باسم ((اسرار عقايد))بفارسيدردست است واز ا
عبدالباقي پاشا در مدح موسي بن جعفر گفته وهر جا كه سيد ميدان وفرصتي بدس
كتب شيخيهاهميت ميدهند .

××××

اما كتب ومؤلفات باب غير از دو كتاب بيان فارسي وعربي كه دراوامر واحكام نوش
كتاب اسماء ودلائل سبعه ورساله عدليه نيز از اوست كه مجموعا شامل بعضيخطاب
نظير–مستيقظ اخلاق روحانيان – آثار الا زليه-كتاب نور و 80 رساله و مقا لات كه
((محمل بديع دروقايع ظهور منيع)) اهل بها كتب ازلرا به هيچ نشمرده به نظر است
در مجالس ومحافل خصوصي براي تفكه خاطر خود مي خوانند وميخندند وبعد از

نخستين تاليف بهاءكتاب ايقان است كه در آن استدلال بحقانيتسيدباب كرده وميگ

ديگر (رساله هفت وادي)است كه در سير وسلوك بر وفق مشربمتصوفه مقتبساً از
نصايح ميباشد .

اين رسالات را بها الله در ((بغداد)) قبل از اينكه دعوي كندتدوين كرده و اولين تالي

صباغ (رنگرز) يكي از پيروان خود به يكي از اتباع ازل كه به قاضيمعروف و در (
نوشته وآخرين كتاب بها كتاب (اقدس) است كه بهائيان آن را ناسخ و مهيمن بر ج

ودر آن وظايف و تكاليف اهل بها را از اوامر و احكام وحلالوحرام بيان كرده و بسيا
نموده ، غير از اينها الواح و مكاتب بسيار نيز از بها الله در دستپيروان او بوده كه ب
آخرين نوشته اي كه بهائيان از بها مشهود داشتند مقالة مختصر سر بهمهري بود به
وغصن اكبر يكي بعد از ديگري تفويض كرده .

بعد از كلمات بها الله به كتب و رسائل عبد البها ميرسيم كهمهمتر از همه ((مفوضا
اول آن در اثبات صانع و لزوم مربي و تاثير انبيا ست و نيز حل بعضي مسائلمخصو
بدون تصريح به اسم خود استدلالي در لباس تاريخپرداخته و از اين راه حقانيت س
رسالة مدنيه)) تاليف كرده و شرحي به زبان عربي ((بسم اللهالرحمن الرحيم)) نو
اسم ((مكاتيب عبد البها ء)) مرتبكردند اما از محمد علي افندي جر بعضي مكاتيب
كتب كه بقلم روئساتحرير يافته بعضي از پيروان اين آئيننيز تاليفاتي از خود گذاش
متحدالمعني است واصولش همان دلائلي است كه قبلا ذكر شد ومعروفترين آنكتاب
نوشتهوكتاب (دلائل العرفان)حاجي ميرزا حيدرعلي ورساله حاجي ميرزا محمد اف

از پيروان محمد علي افندي نيز چند رساله موجود است كه بيشترآنها گزارش اختلا
لمن يريد الاقبال الي سواء السبيل)) استكه در آنجا بيان شرك ثابتين راكرده و به م
مفتر)) رد ادعاي عبد البها را ميكند .

خلاصه، اين بود فهرست معارف و كتب اين قوم ، ولي بايد دانستكه اين اطلاعات
.

كسي كه وقوف كامل بر اين امر داشته باشد و اكثر جزء آن دلائلي كه از پيش به ش
عمومي و تساوي حقوقزن و مرد و ايجاد زبان بين المللي ! و غيره از معارف سائره

شرح مسافرتها

رجوع به مطلب : وبالجمله با آنمعارف و اين معتقدات و ماية از اطلاعات ما و رفيز
نيايد .آن روزها وسايل سيرو سفر چون ايتژن ايامنبود وبيشتر مسافرتها با كالسكه
افتاده پس از طي شش فرسخ قريب غروب وارد سيادهن شديم ودر جنبقهوه خانه
سفركرده ودر اين گونه امر مهارتي داشت سطح بام را به اندازةلزوم آب پاشيده آنگ
داده تشك سفري خودرا در پاي آن بيانداخت وعباي زخيمي بدوش گرفت ودست از
بر بالاي بام گرد ش و به اطراف وجناب نظر ميكردم تا آفتاب غروب كرد.ديدم مرغ
ميايند رفته رفته گله هاي گاوو گوسفند از مراتع به دهبرميگشتند و مواشي به ده
ساعت ادامه داشت در اين وقت هوا خوب تاريك شده بود ، من از بامرباط بدرون
دوگوشه دو منقل آتش نهاده و جمعي پيرامون آن به كشيدن ترياك مشغولند باز بالا

آقا ميرزا مهدي را في الحال خواب در ربود ولي من تا يكي دوساعت در رختخواب
شمار بودم تا نفس از بدن عنصري توجه به قالب مثالي كرد و به سير بقية الخيالدر

آن بيند طفل تشنه در خواب   گاوي را ز سبوي زر دهند آب

صبح زود از خواب برخواسته پس از صرف چاي براه افتاديم و همچنان بر روية رو
زنجان شديم اواخر تابستان و فصل وفور ميوه بود چون زنجان بهائي كم داشت و
رفتارميكرديم تا پس از 20 روز به منزل يك نفر از قدماي بابيه بها ئيه كه اسمش م
تحويل كرديم و 23 روزهم در آنجا بوديم و در اين مدت مخفيانه هر شب معدودي
ازلي بيشتر از بابيان بهائيست واوضاع بهائيان در زنجان هيچ خوب نيست بسيار ت
عموم مسلمين از سطوت و قدرت بابيان هراسان بود ندامروز اينطور باشد و در نتي
افسردگي توقف كرديم تا كاروان تبريز از طهران رسيد قضاء را جلو داركاروان و يك
شب من سوار اسب ميشدم و استر را ميرزا مهدي به زير بار ميكشيد شب ديگر مي
بود يعني بعد ازاذان مغرب به راه ميافتاديم و قبل از ظهر به منزل ميرسيديم منزل
كاروانسراي شاه عباسي كاروانيانبار انداختند بعد از آن بعضي به خدمت ستوران پ
دمشان براه افتاد ما نيز در نزديكي ايشان در چمن باصفائي منزل گزيديم و مختص
خواب شب را ميكند يك ساعت به غروب آفتاب مانده بود برخاسته قدري درده گر

از امشب به خلاف شب گذشته بنده را خواب گرفت و هر چه ميخواستمخودرا نگه
كهدر حالي كه سواره لگام مركب را در دست داشتم ناگهاني به خود ميآمدم و ميدي
همچنان دركشمكش خواب و بيداري مي بودم تا طلوع صبح و به محظ روشن شدن
ستوه ميامدم كه ميخواستم پيادهشده به ترك سفر و همراهي با كاروان گفته لحظ
در گلستان ميفرمايد :